

1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22

قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تخافوا بآخلاق الله

پورساله مجمع هند که ترجمه کرده شاعر بلند مرتبه اعظم مولوی سید احمد الامامی قنداری  
ایرونی مدرسه مکتبہ رشیدیہ الکریمیہ لاہور لائسنس یافتہ لائسنس یافتہ مولانا محمد امجد علی صاحب

بابتقیر اک  
ترجمہ  
یے باید دید

دیب قویلدی دلاکماخان بن ملا غلام خان خاری شاشی قراناشی تیک بہم  
دوسری مالاکلام لاری ایڈیہ جاب باسی تیک برقیلہ ولوب عالم الہینہ صوبہ کر قیلدی

مطبع اصح المطابع طبع شد



بسم الله الرحمن الرحيم

جهان جهان استایش جهان را سازد که  
 آیات جهان کیمیا فرمانروایان و الاشکوه  
 بواج کسب کردون برافراخت و هر چه  
 لیهان را به نور وحدت و انصاف سیتی  
 خدایان بزرگ ترا در روشن منور ساخت  
 وصلوات بیکران بر شمع انبیا کائنات و  
 عقد موجودات که بنسب و غوغ درین بر تو قیوم  
 ظلمت با دقانی را رایش خسل جاودان  
 بنحید کلک دوزبان چه زهره دارد که  
 اوصاف محمدی و آل بر نگار دور رحمت  
 فزادان بر کرام اصحاب عظام که انتظام  
 سلسله اسلام و استعدا با ایشان است  
 نثار آرد

عنه من ربهم  
عنه من ربهم  
عنه من ربهم

باز پس از تکامل شدن محمد از زردی و نعت  
 محمدی خفیه فقیر محمد بن حنفی طالب پوری  
 من منافات مرشد اباد التماس  
 میکنند که این طریقی چند سودمند از کتابها  
 معتبر بزرگان سلف انتخاب نموده بجهت  
 سلیس برای مطالعه فرزندان مجتهدین  
 محمد بن عبد العظیم ابو الحدادی سلمه الله تعالی  
 بنویسد و از امی باید دید و یاد نماید  
 اگر فرصت دست دهد و توشیح رفیق  
 باشد گاه گاه بر این جمله چند بخواند  
 و بران عمل کند ورنه علم بی عمل  
 چون نوم بر عسل هیچ  
 لذت ندارد

می باید دید

اگر سعادت دو جهان خواهی این  
 سهویک خصلت را خونگی اول  
 یقین تو حسید و شهادت بر او و قوم  
 تمییل حکم خدا و رسول نبوت کن در حدیث  
 بشوای خود سازی شو هم بر روی اجاب  
 بار و انما الهما جهار هم اطاعت بار  
 و بدر که حق سبحانه و تعالی رضای خود را بنامی  
 ایشان باز بنده چنانچه در حدیث قدسی  
 هست که من رضی عنه و اولاده

آتابعد محمد را از حق می باید دید و صلی  
 دیور که مولوی محمد حسین طالب پوری نے  
 می باید دید و یاد نماید رساله سی قبول ارباب  
 دانش و لب فارسی او که یغندن ترک  
 قریند اش لا یمنیر و چون ترک و برقیلیاق  
 مناسب کوردوم تا که الاربهم برهنند  
 بولخایار و توفیق الالبان الله الکریم  
 می باید دید عباره سی اتمیق  
 کیرک غده تقبیر او نور اگر وقت مساعد  
 قیلسه و توفیق یار و اسه گاه گاه بوساله دن  
 بعضی سوز لایین او قوب عمل قلیاق لازم دور بزرگ  
 عمل سیر علم با علم موم که لذت سیر او بزرگ علم عمل الیه  
 و عمل علم بالجهنم بولوز زیر الیه یکاوی و غیره سرد

با اتمیق کیرک

اگر ای جهان سعادت مراد نیک بولس  
 او تو ز بر خصلت غناعت قیل بر سر سخی  
 الله تعالی نیک بر لیکنی غم قیل و اینجیل  
 اتمیق خدای رسول حکیم عمل قیل یعنی قرآن  
 بر له حدیث او ز و کفر به بر و بشو اتوت  
 او جو کجی حضرت اصحاب کبار و انما الهما  
 مطیع و بهر بول او تو قلیاق انابر لانه  
 اطاعت قیل زیر که الله تعالی نیک صاسی الله  
 رضا سیغه با غلود و در حدیث قدسی ده بار دور

عنه من ربهم

فَاَنَا عَنْهُ رَاضٍ وَاجْسَانُ مُنُونٍ  
 بايشان بعبادت خود درين ساخته هست  
 بِحُكْمِ وَقَضَى رَبِّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا  
 إِلَّا آيَاتَهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ط  
 الحق خوشنودى مادر و پدر هم در دنيا  
 موجب دولت و هم در آخرت سبب  
 نجات و سعادت پنجم حرمت و عزت  
 بزرگان و شفقت و رحمت بر خردان بايگردد  
 ششم ترك تكبر و غرور چه كبر ادوى را خوار  
 و بمقدار سازد نظم تا توانى بگرد كبر  
 مگرد **○** متكبر بر بزرگتر خود **○** كرتو  
 با كبر و بريا باشي **○** خاص درگاه كبر با باشي  
 هفتم در وقت بخت مصيبت قناعت  
 و صبر را اختيار كن بوقت نزول نعمت و  
 شاك باش كه صبر صفت و نهايت مقبول است  
 و منفعت صبر همين بس است كه مضمون  
 اِسْمَاعِيلُ مِنَ الصَّابِرِينَ اَجْرُهُمْ  
 يُغْفِرُ جَسَابِ **○** و بوقت  
 نزول رحمت و نعمت شاك باش كه شكر  
 نزارى سبب زيان و نعمت است بحكم  
 لَنْ يَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ **○**  
 هشتم از خویشش اقارب خویش  
 دورى و قطع رحم كن **○**

مَنْ رَضِيَ عَنْهُ وَاللَّهُ فَاَنَا رَاضٍ عَنْهُ  
 يعنى هر كس من انا ناسى رضى بولسه من هم ندين  
 رضوا بر و من انا ناسى احسان قيلمق ن  
 اللہ تعالیٰ اور عبادت بغير قرين قلميش قوله  
 تعالیٰ وَقَضَى رَبِّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا  
 آيَاتَهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا **○**  
 مقتضاى پنجم زيرا كه انا ناسى رضا و خوشنودى  
 دنيا و دولت با حقى اخترده نجات بر سعادت  
 سببى در مشيخى كته لارنه عزت و حرمت  
 قيل و كچيك لارنه شفقت و رحمت است  
 هشتمى تكبر بر بزرگتر و ترك ايت زيرا كه  
 كبر دمينار نه خوار و بمقدار قيل و نظم **○** اوزنه  
 قيل كبر دن هميشه باك **○** متكبر بزرگترى كاي  
 هلاك **○** من جو بگر و بيا بولد و نك **○**  
 و اصل در كه خدا بولد و نك **○** ستمى  
 نكبت و مصيبت يتكان قدره صبر بر قناعت  
 رحمت بر نعمت يتكان زمانه شكر زيشه است  
 زيرا كه صبر نهايتده مقبول صفت و روضيك  
 منفعتى شوليد عالمى دور كه اِسْمَاعِيلُ مِنَ  
 الصَّابِرِينَ اَجْرُهُمْ يُغْفِرُ جَسَابِ **○**  
 مضمون پنجمى خویشى خيال لارنه موجب دور و شكلى  
 ميشه يتكان ز ياد نعمت غداست دور  
 لَنْ يَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ **○** مضمون پنجم

بل بحسب استطاعت خود بسلوک  
 و احسان نامى صلحه رحم بر ايفز ايد  
 و روزى رفساخ گرداند در احاديث  
 قدسيه است كه من جانم و اشتقاق رحم  
 از اسم من است هر كه از اين بوزنكند  
 من را در رحمت خود واصل گردانم  
 و هر كه آنرا ببرد از رحمت خودش  
**○** منقطع سازم **○**

بیت

بر خوش گشاده كن به وصله خویش **○** تا اتم  
 بش باشى و از همه شير **○** نعم كدامى  
 مسلمانان را به زنده و چه مرده حقير  
 نبايد هنداشت **○** رسم دنيا را  
 بر دين مقدم نكنى كه اين شويه اهل نفاق  
 و پيشه تبه روزگار است يازدهم  
 سخن تمام و عمار بر حق كه اسمى  
 مسلمانان باور نكنى بلكه ساعى و تمام را  
 در مجلس خود راه ندهى شنوى **○** مده  
 اهل غرض شير خویش **○** كه سخت بايگردد  
 شهد خویش **○** بصورت دهد خویش  
 يار كنند **○** بمعنى زير خویش و خوارى كنند **○**  
 دوازدهم خود را از مواقع تمت  
 و بهتان بسلو تهنى گردان **○**

سكيزه پنجمى قريبن اشلا ردن اولق و لمه و قطع  
 رحم اتمه بلكه قولونكند كينفو پنجم لارنه حسن  
 و خشى ليك قيل بركه صلحه رحم و قريبن اشغ  
 مهربان بولق عمر غار تور و روزق كو بايو  
 حديث قدسي ده باره و در كه من رحمن و من  
 رحم منى اسم من حقيقى لعنوا من اشتقاق  
 او نيش هر كس رحم نه بوزن قيله من اى اوز  
 رحمتى ايشور و من هر كس اى كينفو و قنقيه  
 منى رحمتى من كينفو منقطع بولق ايت  
 قدش لارنه صلحه رحم نيايش **○** تا اتم  
 دين اولونك اولوغ و خشى لاره باش **○**  
 تو قور و نخبى هر قيو مسلمانان را نه خواه تيريك  
 بولسونلار و خواه اولوك حقير تو اولونك  
 دنيا و دين مقدم تو نكنى بونفاق اهل بيلى  
 شيوه سى و يهوده كار لارنه پيشه سى دور  
 اولون بى رنجى تمام بر لره غماز سوزنى  
 هر قيو مسلمانان را حقيقه سوز لارنه نيامه بلكه سلا  
 هم و غماز لارنه اولونك سينا اولونك سوزنى  
 غرض اهل بيلى قاولا اهل اهل هوش **○** غرض اهل  
 قيلماس هم زير خویش **○** هر يكش  
 ظاهرده كر بولس **○** و با اطنان زهر اورد  
 مثل بار **○** اولونك پنجمى تمت بهتن  
 جايلار دين اوز و نكنى سا قلا **○**

مضمون پنجم

واز بد کما و غیر محفوظ داشتن سپهر دهم  
بستان بر کسونه بندی وزانند از روز  
کینه مسلمانان بر دل خود نه که هیچ  
از حسد و کینه عظیم تر نیست چه مرد حسود  
پیوسته از شادی مردم غمناک  
باشد و از راحت دیگران در محنت

رابع

آن در که در میان پذیرد حسد است  
حسد قاعده دیو دوست  
خشم مردم باشد که از آنکه کوز کوز خشم  
خود است چهار دهم عیب پوش را  
شیوه خود ساختن که این خصلت  
بر کزیدگان است و بستاری یکی  
از صفتهای او تعالی اگر در دنیا عیب کسی  
پوشی بر روز قیامت خداوند تعالی  
عیب های تو را بپوشد باز دهم از کسی خلاف  
و عدلی نکنی که حسن عهد از خصال  
بزرگان است و حال است وفا کار جوانان  
از کمال است چون سجانه و تعالی فرموده که  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا بِالْعُقُوبَةِ

عقوبت نیست بر مردم صبا  
نظر خدای از عهد پسندیده تر  
شانزد دهم از هر کلام بکشاده پیشانی

و از کار لاریه بان کما نلاریه بن اوز نیکو حفظ  
است اولن او جو محی بچکیمه بستان قلبیه  
و هیچ مسلمان کینه بینی او و کومین آشوق و کومه  
زیرا که هیچ برورد حسدن یا نراق و کینه دن  
کنند نراق بولمان سبک حسد یکیشی پیش مردم  
شاد و یکیدین نکلین بولور و باشقه لاریه آقون  
کور و ب محنت ده قالور رباعی

ر د حسد اول در که دو بر باد مان  
حسد شیوه دیو و شیطان  
اولوس نه دشمن الیمیم  
اوزینه دشمن اولن نور تو قانچی  
هر کس عیبی بر کتیا کن عادت تو نکه پوشی و اقلار  
خصلتی و در و الله تعالی بر صفتی ستار دور  
اگر سن نیاده بر کس عیبی بر کتیا کن قیامت  
کونه الله تعالی بسینک عیب لاریه نیکو  
بر کتیا اولن مشمنی بر کتیا نیکو قیامت  
خلاف قیامت زیرا که عهد نه نیکو تو نکه تو در حال  
اولونلار نیک خصال و وفا اهل کمال خاندان  
فعا و دور الله تعالی بولور پیش که  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا بِالْعُقُوبَةِ

عقوبت دیدیلار بون بانه اهل  
عقول عهد دن و کاعده مقبول  
اولن آتیشی بر کس عیب خوش خلق یک

و شکفته رویه پیش آید و به خنده  
روی کلام کنی مفید هم بقدر تبه  
و منزلت هر کس عزت کرده باشی  
بسیج هم کرد میان دو مسلمان  
خصوصی پیدا شود باید که صلح کرده  
و دین باب سعی بلین نامه

نور دهم اگر شمار از د حاکم وقت  
ت در منزلت حاصل شود باید که سعی  
و بهارش مظلومان کنید و داد ایشان  
به نایب دستم بر همه کس احسان باید نمود  
هر نیک و هر بد بقول شیخ سید علی الهی

پنجم

بهر نیک فبذل کن سیم وزر  
کسب خیرت این دفع شر  
سبب نیکامی و کرم موجب نجبه  
فرجامی است هیچ آدمیان را به از خود  
و سخاوت نیست

پنجم

خلق احسان نمودن جبهه نیکو باشد  
ارد سگید مردم آخر شر و باشد  
عفو و شفقت را شیوه کنی که این خصلت  
در فضیلت بر همه خصال فائق است  
چون سجانه و تعالی پنجم خود را صلی الله

و شاد لیک لیه و احق یوز لیک  
و تاملو سوزا لیه سخن قبل اولن سستی  
او ز قدر و منسرت لیتنه قراب عزت قبل  
اولن سستی سستی اگر ای مسلمان در هر سیغ  
خصوصت تو شان بول صلح قیامت لازم است  
و بولوغه هر قنچه سعی بلین قیامت در بیع تو نکه  
اولن تو نور و محی اگر حاکم لاریه سینه  
بهر اقد و منزلت پیدا بولوسه کمال علم کورکان  
بجاره لاریه عرض دادنی انکلاب دایه بیگانه سینه

بهر نیک و هر بد بقول شیخ سید علی الهی  
سعدی علیه الرحمه همیشه کمالیت  
قیونیک بد بولوسه سیم وزر  
کسب خیر بود در دفع شر  
قیلماق کسب خیر دور و پانف احسان قیلماق  
دفع شر دور زیرا که احسان نیکام یک باغش و دور کم  
نجسته فرجام یک سیم دور ادر لاریه وجود و سخا  
ون بخشیراق صفت یوقدور

پنجم

اولون غیر قیلماق خرقه بر بولونکا  
قلیند و تاق ایلیخ رولونکا  
عفو و شفقت از نیکو پیش قبل را که خصلت  
فضیلت ده همه خصال دن آرتوقدور  
الله تعالی اوز پنجم سینی بول صفت نام قیلدی

پنجم

اولون غیر قیلماق خرقه بر بولونکا  
قلیند و تاق ایلیخ رولونکا  
عفو و شفقت از نیکو پیش قبل را که خصلت  
فضیلت ده همه خصال دن آرتوقدور  
الله تعالی اوز پنجم سینی بول صفت نام قیلدی

والله وسلم برین صفت امر کرده  
 خذ العفو وراکب و سیرت عفو را  
 عادت کن در عفو نه نیست که در انتقام نیست  
**قطعه** جو قدرت دادت ایزد  
 بر کنه کار **بعضو** شش بند کن ببنده  
 کرد **که مجرم** گشته افعال خویش است  
 جو بوی عفو یا بد زنده کرد **بست**  
 خود را از صحبت که مدار صحبت بد از جنم  
 بد تر است صحبت بحسب خاصیت موثر  
 چنانچه هم نشینی بیکان بسبب مزید  
 دولتت و مخالفت بان موجب ملال  
 و ذمات **بمیت** نسبی  
 نیک با بیکر حاصل **که صحبت** انشاید  
 بر سید دل **بست** و سوم صحبت  
 در ویشان و نیکان و محتاجان با  
 غار زان و ننگ کنی که مصاحبت نیکان  
 و مجالست در ویشان کیمیا سعادت  
 ابدی است و برهنای دولت سردی  
**بست** و چهارم بر مسلمانان بیسلامت  
 علیک بعت کنو که این صفت کافران سلام  
 و یکی از نشانه های تواضع **بست** و پنجم  
 عیادت بیمار مسلمانان باید کرد اگر چه  
 خانه مرخص و در باشد یا قریب **بست**

سهم عفو سیرتینی عادت است عفو ده  
 ایلا ز تا بار دور که انتقام ایچره بود  
**قطعه** سنا تنگ و تنالی بر دی  
 قدرت **کنه** قیلخان عفو نیست ببولنگا  
**کنه** کار او از شنی گشته سی دور **بست**  
 جو تا بس عفو سیرتینی زنده بولنگا **یکمیر** مهر  
 ایستنی او زینک ز میان صحبتی دن  
 ساقل از بر که یانی صحبتی جنم دن با ز اقدور  
 صحبت خالصیت تو غریبیدن تاثیر قیلور  
 شو بیکه نیش و لاری صحبتی سبب ز دیاد دولت بولور  
 و یانلار الفتی باعث ملال و ذمات دور  
**بمیت** تانوب بر نیشی بولنگا  
 ایلا حاصل **که صحبت** لایقی یوق هر سیرت  
 دل **یکمیر** مهر او جو نخی در ویش لاری نیشی  
 و محتاج لاری صحبتی دن عار و ننگ تیزه بر که  
 نیشی لاری مصاحبتی در ویش لاری مجالست کیمیا  
 سعادت ابدی دور و درهنای دولت  
 سردی دور یکمیر مهر تو تو نخی مسلمانان غیر  
 ایلکاری سلام بر باق مذ شیهه قیل که  
 بوضعت هم باهل سلام نیک صفتی دور و تو نخی  
 نیک نشانه لاری دن دور یکمیر مهر شینی سیرت  
 بولنگان مسلمانان عیادت قیل خواه یا ننگ  
 او زین بولسون خواه او نراق بولسون

**بست** و ششم معیت میت تا قبرگاه  
 باید و زیارت مزارات نیز **بست**  
 و هفتم در میان قوم خود جنان نبری  
 هیش که هر کس دل بسته تو باشد  
**بمیت** دل بدست و رکه  
 حج اکبر است **از هزاران** کعبه بکدل  
 خوشتر است **بست** و ششم  
 با تجربه بر کسی اعتماد نکر تا دین و  
 دیانت و مروت و اهل بیت کسی را  
 بارهانه از مانع او را صاحب قوف  
 سر خود نمودانی **فرو** راز کشای  
 بر کس درین مرکز خاک **سیر** کردیم  
 بسی محرم اسرار بود **بست** و نهم  
 چیزی که بر خود نه پسندی بر دیگری  
 پسند ستم از نهرل و مسخرگی و فحش  
 و زیاده گوئی احترام کنی که درین  
 کنه عظیم است و افعال گوینده حق  
 سبحانه و تعالی فرموده که یا ایها الذین  
 امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان  
 یكونوا خیرا منکم ولا النساء من  
 النساء عسی ان ینکن خیرا منهن  
 ولا تلذبنوا ولا تلبسوا باللباسه  
 اولوز بر نیشی دن سخن بدین

یکمیر مهر ایستنی میت بر لاله کیمیا باریت  
 اهل قور قیل یکمیر مهر سینیخا و قوم و فرید شلار  
 ایچره بر نیشی و نیشی کیمیا قیل که هر کس درین  
 کو کل ایله دوست تو تهنون **بمیت**  
 دل ز قول خال حج اکبر اول **بست** کورن  
 کوزل را قدر کوزل **یکمیر** مهر سینیخا  
 بیچ کیمیر مهر نه تجربه قیلما سدن اعتماد ایتمه  
 مادم که بر کیشی دن دیانت مروت اهل بیت  
 تو غریبیده نچه بول امتحان قیلما سدن او ز  
 سرنیکدن آگاه قیل **فرو** قیلایل  
 سرنیکدن آگاه قیل بود هر ل **عمر** لور دیم  
 هرگز محرم اسرار یوق **یکمیر** مهر قوز دخی  
 هر نیشی که او ز کار و او کورما سدن او ک  
 لارغه هم روا کورمه او لوز و سینه  
 نهرل بر لاله مسخره دن فحش بر لاله بیوده سوز  
 دیکدن قاج و احتراق قیل ز لاله بولور یوک  
 کناه دور لاری و یان فعال ایزور لاری تعالی  
 بولوریش که یا ایها الذین امنوا  
 لا یسخر قوم من قوم عسی ان  
 یكونوا خیرا منکم ولا النساء من  
 النساء عسی ان ینکن خیرا منهن  
 ولا تلذبنوا ولا تلبسوا باللباسه  
 اولوز بر نیشی دن سخن بدین

عفو سیرتینی عادت است عفو ده  
 ایلا ز تا بار دور که انتقام ایچره بود  
 سنا تنگ و تنالی بر دی  
 کنه قیلخان عفو نیست ببولنگا  
 کنه کار او از شنی گشته سی دور  
 جو تا بس عفو سیرتینی زنده بولنگا  
 ایستنی او زینک ز میان صحبتی دن  
 ساقل از بر که یانی صحبتی جنم دن با ز اقدور  
 صحبت خالصیت تو غریبیدن تاثیر قیلور  
 شو بیکه نیش و لاری صحبتی سبب ز دیاد دولت بولور  
 و یانلار الفتی باعث ملال و ذمات دور  
 بمیت تانوب بر نیشی بولنگا  
 ایلا حاصل که صحبت لایقی یوق هر سیرت  
 دل یکمیر مهر او جو نخی در ویش لاری نیشی  
 و محتاج لاری صحبتی دن عار و ننگ تیزه بر که  
 نیشی لاری مصاحبتی در ویش لاری مجالست کیمیا  
 سعادت ابدی دور و درهنای دولت  
 سردی دور یکمیر مهر تو تو نخی مسلمانان غیر  
 ایلکاری سلام بر باق مذ شیهه قیل که  
 بوضعت هم باهل سلام نیک صفتی دور و تو نخی  
 نیک نشانه لاری دن دور یکمیر مهر شینی سیرت  
 بولنگان مسلمانان عیادت قیل خواه یا ننگ  
 او زین بولسون خواه او نراق بولسون



هر مرد و هر چه و بغض و فساد  
 و عجب و تکبر و ریاء و مجلس برهنه  
 کنی **بیت** خواهد که شود  
 دل تو چون آینه **بیت** ده چیز برون کن  
 از درون سینه **بیت** هر صدمه اهل و غضب  
 دروغ و غیبت **بیت** بخل و جود و ریاء و  
 کینه **بیت** خواهد که شوی  
 بمنزل قرب مقیم **بیت** نه چیز بفرخ خوشی  
 تعلیم **بیت** صبر و شکر و قناعت و علم و تقین  
**بیت** تقویض و توکل و رضا و تسلیم  
**می باید دید** این پنج خصلت را  
 خوب خود سازی تا به دین و دنیا  
 خوش باشی یکی محافظت امانت  
**دوم** راستی سوم حسن خلق  
 و نیک طبعی چهارم برهنه کاری  
 و پنجم حیا باشد و اندوختن  
 استخیر من الله حق الحیاء  
**می باید دید**  
 بپایداری ملک و ملت و عزت و محرمت  
 از مال است و مال محبوب خلائق  
 نزد هر کسی باشد مردم تعظیم و بجا  
 آرند و بدو استی و رعیت نمایند

عنه عادت  
 عهه عادت  
 عهه عادت  
 عهه عادت  
 عهه عادت

عنه عادت  
 عهه عادت  
 عهه عادت  
 عهه عادت  
 عهه عادت

عنه عادت

هر مرد و هر چه و بغض و فساد  
 دن عجب دن تکبر دن ریاء و بخل دن  
 برهنه قیل **بیت** کر است  
 ایسانک بولسد دینک آینه **بیت** بود و منته  
 نیمه دن صفات و سینه **بیت** هر صدمه اهل و  
 غضب دروغ و غیبت **بیت** بخل و جود و  
 ریاء و کینه **بیت** **بیت** کر است  
 ایسانک هشت نما و لغو تک که مقیم **بیت** بود  
 تو قوز قیل و زینک ازینک تعلیم **بیت** و شکر  
 قناعت و علم تقین **بیت** تقویض و توکل و  
 رضا و تسلیم **بیت** **با ائق کیرا که**  
 بوش خصلت ازینک عادت توت دنیا و آخرت  
 سعادتمند بولغایسن برهنه بخشی امانت  
 محافظت قیل **بیت** راست تو غرور بول  
 او و جوئی خوش خلق و نیک طبعیت بول  
 تو قوز قیل برهنه کاری بول **بیت**  
 تنگ و تنگ آید دن او مال و قیل **بیت**  
 استخیر من الله حق الحیاء  
**با ائق کیرا که** ملک و ملت و عزت  
 و محرمت نینک تو ذاق لیک مال المین بول  
 و مال نه همه خلائق و دست ما راسته هر کسی مال  
 ای کاسی بولسد مردم نینک تعظیم و اعزاز قیل و لر  
 و اینک دست لیک غرور غبت کورس آور لار

چون مال از دست و برود و دیگر پیشش  
 نگردد آبادی ملک از رعیت  
 و ترقی رعایا از عدل و داد **بیت**  
 بس لازم است که مال بس بخل  
 صرف نکند و از حد انصاف نگردد  
 آمال محفوظ ماند و رعیت سلامت  
**می باید دید**  
 اگر شمارا دولت یاوری کن  
 و بخت مدد و هدایت از ناده بخت محو نگردد  
 بلکه بخت عبرت غور کند که فلک سفله شمار  
 و کردون نامحار بیک کردش از  
 شاهان سلف مثل حمید و ضحاک  
 چه کرد و سینه از غدر روزگار و دورنگ  
 بسیل و نههار غافل گشته عزیز خود را  
 با هو و لعب نگذار و کما سماں کداسی  
 صاحب جلال را با دولت و مال  
 بر یک حال نگذاشته اگر ترا نینک  
 دنیا و دون و درنگ صرخه خبریست  
 کونا کون دیدنی و شنیدنی نهو هست  
 حالات سلاطین شین و بیسان با بقرین  
**بیت** برای عبرت تو بس است **بیت**  
**می باید دید** صنایع ترین الهما  
 است که از او انتفاع نباشد **بیت**

و قتی که اول مال نینک بیدین تسیر هر مردم نینک  
 ادرینک یار و رفیق نه هم نینک لاس لار و ملک نینک  
 آبادی رعیت دن و رعیت نینک تو رسد  
 حاکم لار نه عدلیدن و در بیدری و اجود و مال نه  
 بخل نینک چایده صرف نینک انعامی و انصاف لار  
 دن قیل غای که مال محفوظ قانای رعیت است  
**با ائق کیرا که** اگر سکا دولت  
 یاوری بولسد و بخت مدد کار او بشیار بول  
 غرور صهباسی و بخت ابدی سنی است بخود نینک  
 بلکه همیشه عبرت زوایله قیل و نینک  
 فلک و نابکار کردن و حید و ضحاک کیرا و شاه لار  
 نه لار قیل و قینه روزگار غدر و سینه دن  
 و کیرا کون روزنه ای زنگ لیک دن غافل و بجز بول  
 عزیز نینکی او یون کول کول و کار مریزه بول  
 اسماں قسیر عزت ایلین دولت مال المین حال  
 اوزره ساقلادی اگر دنیا و دون نینک  
 و صرخه خبری کون کون دن کون نینک  
 بولسد و کان سلطان لار و بادشاه لار  
 و بیک لار و خان لار و ایر لار احوال المین  
 او چون آینه عبرت و کینه خبرت دور  
**با ائق کیرا که** مال نینک صنایع  
 راسته اوله و در که اندن هیچ بید  
 فائده بولسا **بیت**

عنه عادت

عنه عادت

عنه عادت

عنه عادت

غافل ترین رئیس آنکه در حفظ ممالک  
 و ضبط رعایا اهتمام ننماید و ولیم ترین  
 و دوستان آنکه در حال شدت و کسبت  
 بجانب دوست رانند و گذارد  
 و ملعون ترین خویش و اقارب آنکه  
 از و لغوی به خویش نرسد و اغیار متمتع  
 باشند و نابکارترین زنان آنکه  
 باشوهر خود نسازد و بدترین فرزند  
 آنکه از طاعت مادر و پدر ابا نماید  
 و ناقص ترین خدمتکار آنکه خدمت  
 محض دوم بجان و دل نکند و ناخوش  
 ترین صحبت با آنکه مصاحبان را  
 دل با هم راست نباشد و ناقص ترین  
 تن آنکه در وصحت و تندستی نباشد  
 همواره در مرض و رنج باشد و ویران ترین  
 شهر با آنکه در زمین و ارزانی نباشد  
 مے باید دید

صاحب جود و کرم بهر جا و بهر دم  
 محترم و کرم باشد و بخیل بی نیل  
 خداوند خست قابل لعنت همواره  
 ذلیل و خوار و اعتباری باشد اگر چه امیر کیست  
 مے باید دید

بر کس لازم است که ازین سه فعل بهرگز  
 برکس لازم است که ازین سه فعل بهرگز

پادشاه و امیر نیک عمل را می آید و بد  
 ممالک حفظیغ و رعایا ضبطیغ تمام و اعتنا قیلا  
 و آشنا نسیم و یمانه شود و در که قاتل کون  
 و برتیا نحال لارده آشنا فیغ با قیاسه خبر الماس  
 و قرینداش غلطه را قی شود و در که اندن کاینه لارده  
 نفع تیکیک ز قرینداش لاریغ بر فائده تیکاک  
 قانون نیک نابکار را قی شود و در که اوز  
 اری این ساز بولماسه فرزند نیک با نراقی  
 شود و در که تا بر لانا سیغ طاعت قیلاسه  
 خدمتکار نیک ناقص را قی شود و در که خواج حسینی  
 خدمت ز جان و دل ای قیلا صحبت لارده  
 ناخوش و بیوده و شود و در که مصحبت لارده  
 کونکله بر لاریغ توغری بولماسه تن نیک  
 ناقص را قی شود و در که همیشه رنج و بیمار بولسه  
 شهر لارده بوزوق را قی شود و در که  
 انده امین و رنج یک و ارزان یک بولسه  
 بایق کیمای جود و کرم یک کشتی  
 بر تویرده عزیز و کرم بولور که هر اوزی فیغ  
 ابرور و بخل و جسد یک کشتی مدام لعنت خداوند  
 که قمار بهر رده خوار و بی اعتبار با و لور  
 که هر کس کیمای دور  
 بایق کیمای جود و کرم یک کشتی  
 که هر کس کیمای دور

و از خود ترک کسب یعنی مکر و بغاوت  
 و نقض عهد نظم فعل است  
 به در نهاد بشر که از نقض راسل باشد  
 به بشر که از نقض عهد است که در وجود از  
 خصم نیست مذموم تر دوم مکر کردن  
 حیث یعنی مکر و درین روش بود و خطر  
 که بهت می و بهوش و خرد این بر صلیت  
 حد کن جندر می باید دید  
 انسان را باید که بخشش عتدال کند و سراط  
 و تقوی را که در نظم مده راه صاحب  
 پیش خویش بنا خرم بکن سینه خویش ریش  
 که اینجمله نیک مکر و فرست برون دست  
 دارد درون شهنش می باید دید  
 سرور را باید که مستور و بهوش کند چون حفاظت  
 خلق الله کار دوست عام غنبت که اگر که باقی  
 حاجت که بیان شود تا از وجه نکبانی براید  
 و محافظت همه بود که شاید  
 می باید دید علامت حق رنج  
 چیز است اول طلب منفعت خویش در مضرت  
 دیگران کردن دوم ثواب آخرت با ریاضت  
 عبادت چشم دامن سوم بد رشت و تند خوئی  
 بازمان عشق از بزم نمودن چهارم بوفاداری  
 و رعایت حقوق یاری

و از زمین ناری و تو بقای اول و ج فعل مکره  
 و نقض عهد نظم بشره فعالیت  
 او فعل شره بواج فعل ای شره قیلو بشره  
 بر نخیس و دو عهدی نقض الیایک  
 جهان بچه نمودن بر اینجی می کرد و او جوگی  
 یعنی که بویا کند دین بخ بار و در خطر اگر در  
 هوشیار و عقل سن بواج فعل مکره  
 قیل جندر بایق کیمای انسخه  
 لازم دور که عتدال ای بخشش قلیسون اوطاف  
 و تقوی قیلا سون نظم غرض هلیغ بر مکره کثیف  
 یول که نیک شکر که ایفن ابرور  
 دوست ابرو دشمن ابرور بایق کیمای  
 امیر و حاکم که کیشی لارده واجب که یک  
 و بهوش یک قیلا غایلا زیر لارده ای خلق  
 حفظ و با سالی که در والد تعالی غضب جاید دور  
 با سبان که بیان چون باشد که بیان که ای لاریغ  
 امیر حاکم که لاریغ حفظ قیلا سون نظم غرض هلیغ  
 قیلو رانگ کشته بلاغه قالیسون بایق کیمای  
 پیش نه استی علامتی دور بر بجز اونی غنعتی  
 باشد لاریغ ابرو طلب قیلا ای کیمای عبادت باضتی  
 آخرت ثوابی امید قیلا ای جوگی قاتل سوز و آتش  
 خوی ابرو قیلا ای غنعتی ای قیلا ای قیلا ای قیلا  
 قیلا سون حقوق مردم را رعایتی سون

توقع دوستی از مردم نمودن آنچه برین آسان  
 و راحت خلق است و در کار که در آن خالق کلام است  
**مجا باید دید** حکما گفته اند که دوست  
 نباید زیست ما هرگز نیز دوستی نشاید  
 دوستی با یک از طائفه لازم است اول  
 ارباب علم و عبادت که بر بزرگت صحبت ایشان  
 سعادت دنیا و آخرت حاصل توان کرد دوم  
 اهل مکارم خلاق که خطای دوست بپوشاند  
 و صحبت را در دین نازد سوم هم که بفرزند و طمع دنیا  
 و بنا و دوستی بر صدق و اخلاص نهند  
 و احترام کردن از دوستی کرده از فرایض است  
 یک فاسق اهل جور که همیشه این برتیبانیش  
 مصروف بود صحبت ایشان سبب است دنیا  
 باشد نه موجب است آخرت دوم دروغ گوین  
 و ارباب خیانت که صحبت ایشان عذاب الیم  
 و معاشرت ایشان بلا و عظیم بود و پیوسته  
 بادیکران از تو سخنان غیر واقع باز گویند و از دیکران  
 تو بپنجاها می و شست این فتنه انگیز خلاق است  
 باز نمایند سوم اهلان با خردان که نه در حضرت  
 برایشان اعتماد توان کرد و نه در دفع حضرت  
 حکم مصرع و شمر دانند تا دان دوست  
**مجا باید دید** در دنیا چهار چیز  
 سخت تر است اول در موسم بهری دنیا  
 یاریک کوز تو تاق مشین بر در یک راحت  
 خلق است در یک قلیق و قلیق علوم بیسابق  
**باقی کمال** حکما میشلار که دوست سیر  
 تیر یک کسرا و ارا سدر و ارا سیر و بولماق و چون  
 لایق اولین دوستیکت اوج طائفه اهل لازم دور  
 ارباب علم و عبادت که بولازت صحبت این بزرگت و دان  
 کسری مکارم خلاق اهل بولازت و خطای سیر کسرت و لا  
 و نصحت بر باق اشادون مرغ تو بولازت و دور  
 طائفه که غرض و طمع او چون بنا و لیسور لار که در قی  
 و اخلاص اید و دوستیک قبول لار و اوج طائفه  
 آشنا لیکدن قلیق و عزیز و اجبات دن دور  
 بر تیر اهل فسق و جور که بولازت به تیر تیر سیر  
 مصروف بولور بولازت صحبتی فائده سیر دور دنیا  
 راحت سیر و اولور و نه آخرت در دوستی بولور کسیر  
 و خیانت بر یک بولازت یک صحبتی غذا با ایم الفت  
 جلیک لاری و لاری عظیم و شکر و کالار سیر دن  
 میان خبر لاری و یلخان جزلاری بولور لار و کالار  
 سکا و جشت لیک سخن فتنه بر و بزرگ سیر و لار  
 او چون نادان اول لار که نه بولازت سیر لاری غنا  
 قلیق دور و نه دفع حضرت لاری غنا لار و لور و جوج  
 متوجه دوست ناندن لار شکر کون  
**باقی کمال** دنیا دو تورت سیر  
 قلیق راقه و سیر و سیر و سیر یک خوار یک

دوم در غربت بیماری سوم است بر بنجام  
 قلت چهارم تفرد نیستی در مسافت  
**مجا باید دید** اید کلین سه چیز را  
 خونگی تاخیر در عقوبات تعجیل و خیرات  
 صبر در حادثات **مجا باید دید**  
 پنج چیز را قیمت دان اول جواری را قبل  
 بهری دوم تندستی را قبل بیماری سوم  
 توانگری را قبل محتاجی چهارم فراغت  
 قبل مشغولی پنجم زندگی قبل موت  
**مجا باید دید** حکما گفته اند که دوستی  
 عزیزت کاری کند و گروهی در طلب همی  
 قدم زدن آنکس مقصود خواهد رسید که فضیلت  
 مروت مخصوص باشد و اگر همه در مروت باشند  
 کسی را و باید که ثبات دل و صدق عزیمت او  
 بیشتر بود و اگر درین سیر نساوی باشند  
 آنکس مطلوب قادر گردد که یار و مددکار او  
 زیاده باشد و اگر دران هم تفاوت نباشد  
 تا هر که دولت یار و یکتا و قوت بخت  
 مدد دهد ظفر او را خواهد بود **قطعه**  
 کوب بخت جو طالع شود از اوج مرز **قطعه**  
 مقصود تو بود و میسر کرد **قطعه** مدد طالع اگر نیست  
 مرخان خود را **قطعه** که گروی سو بجز سیر نمی  
 کرد **قطعه** باید دید  
 این مسافر جلیکده بیمار یک از چو کلم لیکه قرضه  
 یک نور تو چو مسافر نه فریق دل جبر اقلیک  
**باقی کمال** واجب و کراهت بود چو غیر غنا  
 قلیق سیر عقوبت غنا خیر خیرات غنا تعجیل  
 حادثات نه صبر **باقی کمال**  
 بیش غیر قیمت توت بر تیر کسیر و لیک  
 مقدم کسیر سیر لیک سیر لیکدن ایکار و دور  
 با لیک کسیر قشاق لیکدن الدین نور تو چو فراغت  
 مشغولیت دن مقدم سیر کسیر لیکدن اولوم دن لیک  
**باقی کمال** حکما میشلار که جماع سیر  
 او چون مقصد قلیق لاری قومی بر طمع او چون م  
 قلیق لار لار دن او سیر و اذین و اول بولور که مروت  
 فضیلت نه مخصوص بولور و اگر همه لاری مروت برابر  
 بولور او سیر مقصود نال بولور که کسیر ثبات لیک  
 و عزیمت سیر لیک کوبراق بولور که بولور سیر  
 لیک سیر مطلوب لاری سیر که یار و مدد قلیق کوب سیر  
 و اگر بولور هم برابر بولور لیکش و اولم دن کسیر  
 اولور که دولت و بخت مدد کار بولور  
**قطعه** بولور بخت  
 مراد او چو در اول طالع **قطعه** هر مقصود کوب  
 ایست با سیر و لغای **قطعه** او ز بختیمه چو لیک  
 مدد و تمیز کا **قطعه** بجز سارینه قدم قلیق  
 بولور لغای **باقی کمال**

در محل اقتدار غنا خجسته و قضا تصرف  
 نفس اماره منته که تدر و در طه بلاک می اندازد  
 و بهنگام ششم بر زیر دستان جیم باش  
 تا بوقت جزا بر دست غلیبان بر تو همان شب  
 و هیچ حال از انصاف در نگذری  
**می باید دید** اهل علم در قول و فعل  
 بر چهار قسمند اول آنکه گویند و نکنند و این  
 شیوه منافقان و نجیلان است دوم آنکه  
 گویند و نکنند این سیرت دنیا داران است  
 آنکه گویند و نکنند این عادت جو افروان است  
 چهارم آنکه گویند و نکنند این خصلت دانان  
 و حسین است **می باید دید**  
 این جمله در اقاویل حکما آمده است باید  
 دانست که هر که چهار کارگن چهار چیز است  
 باید بود هر که در خوردن طعام ص ص زیاد کند  
 منتظر بیماری باید بود و هر که صحبت زنان  
 ص ص باشد رسوا شدن را آماده باشد  
 و هر که بر صاحبان بخرد اعتماد کند ملک  
 و دولت را بدو باید کرد و هر که ظلم کند  
 هلاک خود را یقین باید کرد و ممکن نیست که  
 کسی از ساغر استمکار ص ص نوشد و بخار بلا  
 بتلا گردد و در جهنم حال نهال بید نشاند  
 بجز عقوبت و عذاب بزرگ **میست**

لطیف است  
 حکم در عمل  
 از روی کار  
 که در دست  
 می باشد

اقتدارینک قتیده اختیارینک جلوی نفس مال و نیک  
 تو کمال کنی بلاک بدی قد و قیغه سالور و غضبینک  
 ز مانیده عاجز لا زنده رحم قیل تا که جزا وقتید زبرد  
 و قدر یقین رت کشینک امهر با لیلی قیلنا بی  
 هر حاله انصاف ص صیدن تو با متق کبراک  
 عالم این قول ده فعل ده تورت مستم ایرو رلا  
 بر پنج اولد و که دیور لار قیلور لار و بو منافق لار  
 و نجیل لار شیوه ص ص دور آنچه اولد و که دیور لار  
 و قیلور لار و بوضفت دنیا دار لار تیرد و آو چو  
 اولد و که دیور لار و بوضفت جو افرو لار عادت دو  
 لار و چو اولد و که دیور لار و قیلور لار و بو  
 است ص ص و درین است و در با متق کبراک  
 او بوجبه جمله حکما لار سوز لار دیده کیش و در بیلا لازم  
 هر کس قوت یثرت قیله قوت نیر سوز لار قیغه  
 کوز تو تسون هر کس طعام بیا کف زیاد ص ص ص ص  
 بیار بولما کف کوز تو تسون هر کس خاتون ص ص ص ص  
 ص ص ص ص بولما قاض حاضر بولسون و هر کس  
 نادان ص ص ص ص زاعیا و قیله ملک دولت را باید  
 بولما قیغه کوز تو تسون هر کس ظلم قیلا و ف جاز تو سه  
 او زین لار کینه خرم قیلسون و ممکن بود و که هر کس  
 استمکار لیک ص ص ص ص بر خورده و خیار بلا سیغه  
 بتلا بولما و اعمال باغیده جفا نهالینک ص ص ص ص  
 و عذاب با شقه میوه کوز تار سیور **میست**

را بن استم لیکبار کی که کم عمری  
 آره استمکار کی دیگر چهار حبیب کز  
 قلیل از اکثر باید دانست اول تش که  
 قلیل او را همان ضرورت در سوختن که  
 بسیاری را دوم و ام که ندامت از قرض  
 خوابان در یک دم همان است که درده  
 هزار دینار شوم بیار که چرخه انحراف  
 مزاج قلیل باشد ضف و نا توانی آرد  
 چهارم آنکه اگر چه خوار و حقیر باشند  
 آخر کار خود نمایند دیگر تا بیمار صحت  
 کلی حاصل نیاید از خوردن و نوشیدن  
 و آنکه نیاید و حال ابر کران از پشت تنید  
 نیاساید و عاشق نادر وصال معشوق نرسد  
 راحت نیاید و مسافر تا منزل فرود نیاید  
 اضطرابش کم نشود و مرد مخوف تا از عدو  
 مستولی ایمن نکند و دست را نکند  
**میست** چون زد شمن کس و غرت  
**یافت** جانب خوشدلی عنان  
**بر تافت** و یک شش کس را  
 طمع از شش خیر باید برید اول بادشاه  
 ظالم نهاد را از ثبات دولت و دوم  
 ملک دوم منسور و تکبر را از اوصاف  
 مردم و نام کردن او بیکوئی شوم

ستم لیزینی فور و ناق ضرور استمکاره  
 لیک عمر کم قیلور **میست** تورت نیر سوز لار و که  
 انداز تو کوب بیاق لازم دور بر پنجی است که  
 کوید و رماق او چون از میاید کوید و ضروری  
 استمکاره قرض که بر تنگ هم استمکاره  
 قرض خواهد دن ندامت ده باسی بر دور  
 او چو چو بیار لیک که هر قدر مزاج نوز و ملان  
 از بولسه هم ضف و نا توانی لیک کسلور  
 تورت و پنج شمن که کیمیک و بیچاره بولسه هم  
 باره باره او ز شش کس و سوز لار نیر بیار قانکه  
 تازه ساقا با سرباک و اجمال کس شی لذت  
 المیور و حال تا اغیر کوید از قییدین قویاسه  
 هر کس لایم تا بهن قشاق و عاشق و صلیونی تا با سرت  
 تا بهن مسافر تا منزل تو شانه اضطراب و قیله لیک  
 کما بهن و قور قغان کشتی تا غالب بولغان  
 دشمن دن ایمن بولما دست را لاس  
**میست** کیکه دشمن دن اولدی  
**قارغبال** شاد لیق او جیغه تا بار  
**بر و بال** بیند آلتی کیشینی آلتی نیر دن  
 طمع او را معنی واجب و بر پنجی علم لیک و شاد  
 ملک هر لار دولت ز ثبات و دوامی دن  
 استمکاره منور و تکبر کیشی نیک نام بولما قدن  
 و پنجی لیک ده سیلینا قدن او چو چو

بدخلق را از بسیاری مصاحبان  
 چهارم به ادب و خیره رأی را از مرتبه  
 بزرگی بخرم مسک را از نیکی و نیکوکاری  
 ششم طامع را از بد جرمی چه طمع  
 آدمی را در حرام افکند و هر جا که حرم  
 و از خیمه اقامت زنا مانع درستی  
 از اینجا خست بردارد دیگر در چیز قائم است  
 بیش از وقوع و دیگر اول حوض چشمه  
 تا وقتی خوش است که بدیاری رسیده و چون  
 به بحر آمیزد دیگر از جلالت و پاکیزگی  
 امید توان کرد و دوم موافقت از خویشان  
 و موافقت صافی از دوستان تا وقتی  
 بر سر است که مردم سخن شن و مفسد  
 مجال سخن نیافته است چون مردم دور  
 در میان و ویار نصیحت سخن یافت  
 دیگر بدستی ایشان توقع نباید نمود  
 و استاد توان کرد دیگر سه تن همواره  
 مقتداند و و اسیر بند غم باشند  
 اول آنکه دائم به بدکاری مصروف باشد  
 دوم در حالت قدر نیکوکاری کند  
 سوم تا اندیشیده کاری کند  
 و عاقبت آن ندامت باشد دیگر  
 بزرگان در چشم سه گروه خفیف شوند

بد خلق کیشی صحبتی که کوب بولما قیدن  
 نور تو بخی ادب سیر و بد رأی آدم اولوغ مرتبیک  
 کیشی بولما قیدن شینجی مسک کیشی شینجی  
 و شینجی لیکن اینجی طمع یک کیشی که کار بولما قیدن  
 زیرا که طمع آدمی حرام نه سالور حرام کار بولما قیدن  
 حرم اقامت و لینی تو بار بمانت بولما قیدن  
 اول بیرون قاچار وینا یک غیر سیر که نرسد واقع  
 بولما سدن ای کار ی قائم و توار نور و تیر بولما قیدن  
 حوض بولما قیدن بر وقت خور کوزل دور که  
 دینیزه از شیا سه قاچار دینیزه قوشله جلالت  
 و پاکیزگی امید قیلیناس کیشی قوزداشلار نی  
 موافقت لاری و دوست لاری صاف مودت لاری  
 بر وقت بولما قیدن بولور که مفسد سخن شن کیشی لاری  
 پیوده سوز کیر کوزماسه لاری وقتیکه یک دوست  
 اورت سینه سخن شن سوز کیر کوزماسه اول استلیک  
 قالیسورتا که دوست لاری امید سیر و اعتماد سیر  
 بولور کیرک وینا اوج کیشی همیشه گرفتار غم و  
 دوهارانده بولور سیر بولور اول کیشی که ورزیشی دائم  
 یانلیک بولور کیشی اول کیشی که قدرت زمانیده  
 کیشی لیک قیلماسه او حرمی از شینجی قیلماسه  
 برایش قیلماسه که اول ایش نینک عاقبتی  
 ندامت لیک بولور سیر اولوغ لاری  
 اوج طامع که کوزنیزه کیمیک و خفیف کوزنیزه کیمیک

اول جاگر استخ که گاه و بی گاه با خواهر  
 برادر نشیند و آقائیز با و می نزل و فخر کند  
 دوم جاگر خان که بر مال آفت غالب کرد  
 دوران دست تصرف بشاید سوم  
 جاگر غیر مستحق محل است تا کرد و بر اسرار  
 آفت ادا ناکشته مغرور شود و دیگر ستم  
 خود را در بیخ اندازد یکی آنکه در جنگ  
 از خود غافل شود تا زخم کران یابد  
 دوم آنکه وارث ندارد و مال از وجه حرم  
 پیدا کند سوم بی مردمی زن بد و جوان  
 در کج آرد و دل درو بند و چه  
 آن زن هر وقت موت و از خدا  
 خواهد دیگر چه وجه دوتن بیفایده است  
 یکی گازی که جامه بر تکلف و با رجه  
 شفاف پوشد و در میان آب ایستاده  
 جامه شوید دوم بازرگان که زن خوب  
 در عفت دارد و او را در حوض کذاشته سفر کند  
 دیگر تهنگ بجرکات و کس ظالم شود  
 یک آنکه مال خود نزد بیگانه امانت نهد  
 دوم آنکه احمق را در میان خود و خصم جلاند  
 دیگر ترک صحبت زرد و کس نکوافت  
 یکی آنکه نیک و بد را یکسان دانند  
 و ثواب و عقاب عیبی را نبوده پسند آرد

تیر بولور کیشی استخ خدمتکار که وقت با وقت خواهر  
 برادر برادر و توره و خواجه علم نینک بر لیل و نزل و مزاج سیر  
 کیشی خیا نیت قیلنوی خدمتکار که خواجه نینک لیلینیه  
 غالب بولور بقره قویلی اذاتسه او حرمی  
 تا لایق خدمتکار که اعتماد و ارشادش سیر بولور کیشی  
 و خواجه نینک سیر لاری آن گاه بولور مغرور بولور کیشی  
 وینا اوج کیشی اوزنی رنج غدا لور سیر کیشی کیشی  
 اوزیدن قیلماسه که قاتع خشم غم دوهار بولور  
 کیشی کیشی که وارث سیر بولور تور و ب حرم  
 مال نیشسه او حرمی اول قری کیشی که بیان ایش خاتونی  
 نکاح حیفه آسه و آنکا کول باغلاسه زیرا که اول  
 خاتون الله تعالی دن انذا اولومینی تیلار کیشی  
 وینا لیک کیشی غمی و کوششی فایده سیر دور  
 بولور کیشی سیر و جامه شو که اولوغ قون کیشی  
 اوزمی سواورته سیده جامه لوسه  
 کیشی سودا که کیشی جیرا لیک خاتونی  
 آسه و انذا اویده قویوب و ز می سفره کیشی  
 وینا لیک کیشی ایشی ایشی دن سوالیک ظالم بولور  
 کیشی اولیکه کیشی ایشی ایشی دن سوالیک ظالم بولور  
 وینا لیک کیشی صحبتی ترک قیلماق کیشی ایشی  
 بولور کیشی اولیکه کیشی بولور بولور بولور  
 و آخرتی تو ابله بولور کیشی ایشی ایشی دن سوالیک ظالم بولور

دوم آنکه ظاهر را از نواهی و باطن را  
 از ملایمی پاک ندارد دیگر از شش چیز  
 قائمه نتوان گرفت اول قول بی عمل  
 دوم مال بی خیر سوم دوستی بی تجربه  
 چهارم علم بی صلاح پنجم صدقه بی نیت  
 ششم زندگانی بی صحت دیگر هشت  
 تن را در هشت جا توان از مودت عالم را  
 در هشت کام تقریر و مباحثه و مردم چهار  
 در وقت بخت و زاهدان در هشت از  
 ثواب خست و دوست را در ایام  
 حاجت و در هفتان را در موسم زراعت  
 و سوداگر را در هنگام حساب و بزرگان را  
 در زمان غضب و طبع را در دیدن جنک  
 دیگر بیاید دانست که حکما بر اوراق  
 صحائف و صایا ثبت کرده اند که از  
 مصاحبت هشت گروه برهنه فرمودن  
 لازمست و با هشت طائفه مصاحبت  
 و مخالفت از لازمست اما آن هشت  
 تن که در این مواضع از همدی ایشان  
 در باید چید اول آنست که حق نعمت  
 منعم را نشناسد و خود را بر کفران نعمت  
 موسوم سازد دوم آنکه بی غضب  
 گیرد و خشم او بر علم غالب باشد

این هشت طایفه است  
 اول آنکه بی عمل  
 دوم آنکه بی تجربه  
 سوم آنکه بی نیت  
 چهارم آنکه بی صلاح  
 پنجم آنکه بی صحت  
 ششم آنکه بی نیت  
 هفتم آنکه بی نیت  
 هشتم آنکه بی نیت

این هشت طایفه است  
 اول آنکه بی عمل  
 دوم آنکه بی تجربه  
 سوم آنکه بی نیت  
 چهارم آنکه بی صلاح  
 پنجم آنکه بی صحت  
 ششم آنکه بی نیت  
 هفتم آنکه بی نیت  
 هشتم آنکه بی نیت

سوم آنکه به عمر دراز مغسور باشد و خود را  
 از رعایت حقوق خلق و مطلق بر نیاز نگارد  
 چهارم آنکه هر کار را بر عتد و فکر کند  
 و آنهار نظر او سهل نماید پنجم آنکه در دفع  
 و خیانته و دیر باشد و از راهی و امانت  
 برهنه کند ششم آنکه در ابواب شهوت  
 رسته نفس را در از گیرد و هوا و هوس را  
 قبله مقصود شمارد هفتم آنکه بی شرم بود  
 و به شوخ حشمتی در ادب اوقات سپهر کند  
 هشتم آنکه بی بسببی در حق مردم کمان  
 بکند و در حق حجتی ارباب دانش را متهم سازد  
 اما آن هشت کس که با ایشان باید بیعت  
 و صحبت ایشان نفیست باید دانست  
 اول کسی است که شکر احسان لازم نمود  
 دوم آنکه محبت و عقد مودت او  
 بحدوث روزگار و انقلاب زمانه  
 و گردش دوران ناپایداری شکسته نگردد  
 سوم آنکه تعظیم و تکریم اهل کرمات و ارباب  
 تربیت واجب بیند چهارم آنکه از قدر  
 و فخر و سخوت و عنس و رویه برهنه  
 پنجم آنکه در وقت غضب بر ضبط قادر شود  
 ششم آنکه علم سخاوت بر انفس را زد  
 و در تحصیل مطالب سالک را مقید بر تقدیر نماید

او هر چیزی او را که از وزن عمر مغسور و بولوب زینتی  
 خالق بر خلق نیک حقینو غایب و بی نیاز  
 و احتیاج بین اعتقاد قیلسه تورقوشی او که هر شرف  
 نیز که فریب را قیلسه الا از کفر نیندک که در نفس  
 بشین لکشی که بلغان بر لایمانت غم در لایه سلوا  
 صین یک بر لایمانت ان برهنه قیلسه او که  
 شهوت میداند نفس الغنی و زون تو در هوا  
 بر لایه غم قیلسه مقصود خیال قیلسه غنی او که لکشی که  
 او یا تینر لولوب همیشه در بنیر لیکت وقت او کار  
 سیکر غنی او که بسبب سیر مردم حقینو بران کمان  
 قیلسه دانشند لایه او بر و او درون تو قیلسه  
 اما اول سیکر لکشی که الا بر لایه شاق که الا لایه  
 و صحبت لایه غنیست تو تاق لازم لایه  
 بر غنی او که احسان شکر غنیست تو تاق  
 ایک غنی اول کیشی که ان محبتی نینک عهدی  
 و مودت نینک عقدی روزگار حادثه لاری  
 و زمانه انقلاب و دوران پایدار کردی لایه و شالما  
 او هر چیزی او که اهل کرمات و ارباب  
 تربیت کیمیا لازم کورسه تورقوشی او که  
 غم در و فخر و سخوت و عنس و رویه برهنه  
 بشین لکشی که غضب نکامیده او بر لایه شاق  
 لکشی که سخاوت سیر او که تو تاق لایه  
 مطالب لایه تحصیل او چون کورس قیلسه

این هشت طایفه است  
 اول آنکه بی عمل  
 دوم آنکه بی تجربه  
 سوم آنکه بی نیت  
 چهارم آنکه بی صلاح  
 پنجم آنکه بی صحت  
 ششم آنکه بی نیت  
 هفتم آنکه بی نیت  
 هشتم آنکه بی نیت

بمقام آنکه حیاء و شرم و صلاح را هر وقت  
 بر خود تمسک نماید و کد می ایام از ادب  
 تجاوز نکند چشم محب صلحا و ارباب یقین بود  
 و از اهل فجور و فسق گرانند و هر که  
 باین طائفه ذکر شد در مقام موافق بود  
 و از آن گروه که سابق مذکور گشت  
 احتراز و عسر هر نما که برکت مصابحت  
 رسانان سلاق رذیله از و منقطع گشته  
 مزاج حالش با صلاح نزدیک شود  
 چه ستر که بان قدرت و ترش روی که در  
 چون شکر در آن آینه سرد از ترش خود  
 باز رسته موجب دفع امراض کشید میگرد  
 بی باید دید  
 حکما برای تشخیص خیس و شر و شناخت  
 نیک و بد هر کس هیچ دقیقه فرو نگذاشته  
 و گفته اند که رنگ سفیدی مغرط با کبودی  
 و سبزی چشم و باریک زنج و تیز منظر و  
 کشاده پیشانی و بسیار موی نشان است  
 بر بزرگ شرمی و ترش روی و بد دیانتی و فسق  
 و فجور و رکاکت دانش و ضعف رأی  
 از چنین کس حسد کردن واجب است  
 و حکما در مقالات خود گفته اند که موی سخت  
 می گون باعث عدال دلیل شجاعت

بسیار موی نشان است  
 و سبزی چشم و باریک زنج و تیز منظر و کشاده پیشانی و بسیار موی نشان است  
 بر بزرگ شرمی و ترش روی و بد دیانتی و فسق و فجور و رکاکت دانش و ضعف رأی از چنین کس حسد کردن واجب است و حکما در مقالات خود گفته اند که موی سخت می گون باعث عدال دلیل شجاعت

بسیار موی نشان است  
 و سبزی چشم و باریک زنج و تیز منظر و کشاده پیشانی و بسیار موی نشان است  
 بر بزرگ شرمی و ترش روی و بد دیانتی و فسق و فجور و رکاکت دانش و ضعف رأی از چنین کس حسد کردن واجب است و حکما در مقالات خود گفته اند که موی سخت می گون باعث عدال دلیل شجاعت

و صحت دماغ باشد و موی نرم بیل  
 کم هستی و کم فهمی و پرودت دماغ باشد  
 و زیادتی موی در شانها دلیل جرات  
 و بلاهت و زیادتی موی در سینه  
 و شکم و دست طبع و بی وقوفی باشد  
 و همواره رغبت داشتن به ظلم و ستم  
 و زردی موی و سیاه شدن موی  
 مزاجی و موی سیاه دلیل فهم و دانش  
 و موی میان رخ و سیاه دلیل  
 اعتدال و صاف است  
 نشان پیشانی پیشانی پهن که بروی  
 زمین و شکنج نباشد دلیل لاف  
 و گراف و حماقت و خصومت است  
 پیشانی باریک دلیل دانات و خاست  
 باشد و پیشانی متوسط که بروی شکنج  
 دلیل علم و دانش و هو شیاری و اخلاص باشد  
 نشان گوش گوش کلان دلیل  
 جهالت و قوت حفظ است و گوش خرد  
 دلیل بلاهت و گوش متوسط دلیل  
 معتدل است نشان ابرو  
 ابروی کلان بسیار موی دلیل سخاوت  
 ابروی کشیده تا قریب صدغ دلیل  
 فسق و روی و خود بسندی است

و دماغ در دست لیکن علامتی دور و ساج و ناله  
 کم هستی یک دلیل کم فهم علامتی و ساق و ناله یک  
 نشانه سی دور و سیک کاینک سیر توک لیک جرات هر که  
 ابله لیک لیل دور و کور آن نیک سیر توک لیک طبع  
 و حشری و بجز لیک علامتی و بی سسته ظلم بر له  
 ستم نه رغبت لیک بولماقی نشانه سی دور  
 و ساج بر له قال سارنج لیک توک لیک تند مزاج  
 لیک لیل دور و ساج و ناله یک فهم و دانش دلیل دور  
 و ساج ز قیز غشش لیک بر له توک لیک و ساج  
 بولماقی او صاف نیک علامتی نشانه سی دور  
 انکلاوی نشانه سی انکلاوی نیک لیک  
 شویله که انکلاصین بر له شکنج وقت بولماقی  
 و خصومت و اختا و ویلغا پنچ لیک دلیل دور  
 و انکلاوی نیک انکلاصین لیک دانات و خاست نیک  
 دلیل دور و میانه انکلاوی که انکلاصین و کور بود  
 علم و دانش و هو شیاری و اخلاص دلیل دور  
 قلاق نشانه سی قلاق کتبه لیک جهالت  
 و قوت محافظه دلیل دور و قلاق لیک لیک  
 بلاهت بر له نادانیک علامتی دور و قلاق  
 او تر لیک میانه حال لیک لیل دور قاش نشانه  
 قاش کتبه و سیر توک لیک قاش سوزیک لیل دور  
 و قاش کتبه غم جو زولوب تو شانی مغر و لیک  
 و خود بین لیک یعنی کبر علامتی دور

بسیار موی نشان است  
 و سبزی چشم و باریک زنج و تیز منظر و کشاده پیشانی و بسیار موی نشان است  
 بر بزرگ شرمی و ترش روی و بد دیانتی و فسق و فجور و رکاکت دانش و ضعف رأی از چنین کس حسد کردن واجب است و حکما در مقالات خود گفته اند که موی سخت می گون باعث عدال دلیل شجاعت

و ابروی بسیار معتدل در صورت  
 و کلان و سیل کمال دانش بود  
 نشان چشم **○** ناقص ترین چشمها از برق  
 چشم بزرگ است منظر دلیل شهنش و بدویار  
 و سستی حرکت چشم دلیل سفاکت و  
 رکاکت فهم باشد کثرت حرکت  
 چشم و تیزی منظر دلیل فریب زرقعت  
 سرخی چشم دلیل جو افردی باشد  
 و نقطه های زرد بر که بسیار است چشم  
 دلیل بد ذات و شرارت باشد  
 و چشم معتدل میان کوتاهی و طولی  
 و سیاهی و سرخی دلیل عقل و دانش  
 و بین داری و هر چه سزگاری بود  
 نشان بینی **○** بینی باریک دلیل هرب  
 زبانه و نرمی بود بینی که دلیل شجاعت است  
 بینی منسرخ و پهن دلیل شہوت و محبت  
 نشاد و سوراخ بینی دلیل بسیاری چشم  
 کندگی میان بینی با فراخی سر بینی  
 دلیل محض کذب کوه و کثرت سخن است  
 معتدل در کندگی و باریکی و کلانگی  
 و فراخی دلیل دانش و فراست باشد  
 نشان دهن لب **○** دهن کشاده دلیل  
 دانش و فهم و جو افردی است

وقاش نه کتبه یک بر لب کجی سیکه میانه  
 بولوبت سر بولوبی دانش کمالی نینک دلیل دور  
 کوز نشانه سی **○** کوز نه ناقص را تو کو کوز باریک  
 و کوز نه کتبه یک و تیزی قریشیک و شمر یک و باریک است  
 علاقه دور و کوز نه سیکه قیر ملاقی فهم نه سفاکت  
 و رکاکت نینک دلیل دور و کوز نه کوب حرکت یک  
 و تیزی نگاه یک تیزی بر لب فریب نشانه سی دور  
 و کوز نه قیر لب جو افردی یک سخن یک دلیل دور  
 و کوز قرآسی نه تو کر اید و ساریغ خال لار  
 بولوبت شرارت و بد عمل یک دلیل دور **○**  
 و کوز نه اوز و نیک و قسریک و قریک قیر لب یک  
 میانه بولوبی عقل و دانش دلیل و هر چه  
 کاریک و دهن در لب نشانه سی دور  
 بوز نشانه سی **○** بوز و تیزی سیکه یک سحر  
 لب یک کلام یک دلیل دور و بوز و تیزی سیکه شجاعت  
 دور و تیزی کتبه و کینک یک شہوت و محبت دلیل دور  
 و بوز و تیزی قوش کینک تیزی یک تیزی نه کولیک بینی دلیل دور  
 و بوز و تیزی اور تیزی بولوبان بولوب اوجی  
 کتبه بولوبت نینک یک کوب بولوبت دلیل دور  
 و بوز و تیزی بولوبت یک سیکه یک کتبه یک  
 یا تیزی یک میانه بولوبت نشانه سی فراست دلیل دور  
 اخیر بر لب نشانه سی **○** اخیر نه اوجی یک  
 دانش و فهم و جو افردی یک سخن یک دلیل دور

و کندگی لب دلیل احمق است و متوسط  
 لب با سرخی دلیل رای صواب است  
 نشان دندان **○** دندانهای نامنظم  
 دلیل فتنه و شر و بددیانتی باشد  
 و دندانهای فراخ و هموار دلیل دیانت  
 و عدالت باشد **○** نشان خساره **○**  
 خساره بسیار بلغم و منتفخ دلیل کج فهمی  
 و سخت خول باشد و مخافت زردگر  
 خساره و لب دلیل بخلت و خجست  
 تیرت معتدل المراتب دلیل قسط است  
 نشان آواز **○** آواز دراز و سطر دلیل  
 جو افردی است آواز باریک دلیل بد ذات  
 آواز متوسط دلیل حسن تدبیر آواز غمغمه  
 دلیل احمق و عنس و رور بود **○**  
 نشان سخن **○** کلام نرم افضل است  
 و حرکت دست در حکام تقریر دلیل دانایی باشد  
 نشان کردن **○** کوتاهی کردن دلیل فریب  
 و خاستنت کردن بلند و رنجیف  
 دلیل کم همتی و بلاهت باشد کردن سطر  
 دلیل جمل است کردن با عقل دلیل فراست باشد  
 نشان بینی و شکم **○** شکم کلان دلیل جلال  
 و خجست و شرم و نامردمی باشد معتدل شکم  
 و سینه دلیل فهم و صفای مزاج باشد

و لب نه قایلین یک احمق نشانه سی دور  
 و لب نه قیر غش یک بر لب میانه بولوبت است و دلیل دور  
 تیزی نشانه سی **○** تیشلار نه قشوق و قینغیر یک  
 قننه و فساد و بددیانت یک نشانه سی دور  
 و تیشلار نه اوجی و تکیس لب و دیانت عدالت  
 علاقه دور **○** بوز نشانه سی **○** بوز کوشش یک  
 و تیش لب کبری فهم یک کج رای یک تیزی یک  
 و لب دور و بوز نه اینک چکا و سبب سز ساریغ یک  
 بخلت بر لب سیرت یک نشانه سی دور  
 و بوز نه معتدل المراتب لب یک عدل و توسط علاقه دور  
 آواز نشانه سی **○** آواز نه اوز و تیزی یک  
 جو افردی یک لب دور و آواز نه اینک چکا یک بر ذائقه یک  
 آواز نه میانه لب یک خوش تدبیر لب علاقه دور  
 آواز نه اری کبی غر و کلان غر و غر و تیزی لب دور  
 سوز نشانه سی **○** سوز نه پیشانی ملایم سوز دور و سوز  
 تقریر قلیاق مانده قول غر تیر تاک دانایک دلیل دور  
 بویون نشانه سی **○** بویون و تیزی لب فریب  
 و خاست لب دور بویون اوز و تیزی اینک چکا یک  
 کم همت لب یک نشانه سی دور بویون لب غل یک جمل یک  
 و لب دور بویون سانی یک عقل و فراست نشانه سی دور  
 کو کر لب قوساق نشانه سی **○** قوساق نه کتبه یک  
 یا نیک و شرت نامردی یک علاقه دور قوساق هر لب  
 کو کر لب میانه لب یک فهم و مزاج آواز لب دور



نشان شانه و پشت ○ عرض کتفین و  
 پشت و سیل جوانمردی و لیکن رگیک  
 را می بود و نجافت کتفین و سیل به خود باشد  
 نشان کف و کشتان ○ کف و کشتان از  
 و سیل و انامی و هر خردیست  
 نشان ساق ○ سطر ساق دلیل قضا  
 و ترش روی بود و معتدل ساق دلیل خوب است  
 این قدر علامات بنا بر دریافت حال  
 او را بنیست است را کفایت است  
 ○ **سینه باید دید** ○  
 دنیا زالیست سینه مینده و شوهر کشش که  
 بسیار هم تنان را بشیرن از درگاه احد قدیست  
 و جایست گذشته و گذشته استی اگر صاحب  
 اقبال لا از او دولت در خاک نماند  
 و کلیست فرخار بودند و سلامت است که  
 خرد تاشی بیش ندارد باید که درین  
 سرنگاه به هوشیاری قدم نهی و عمر  
 عزیز خود را که تیجه اش خرفنا نیست  
 بر باد نهی و کاری جهان کنو که بعد تو  
 بنگوی یاد کنند و گاه کا هی نام تو به غیر  
 برند **بیت** ○ چشم کشا و نگر  
 احوال خویش ○ خواب کران اجل آمد  
 به پیش **سینه باید دید**

تیلکا بر لاله آرزو نشانه می ○ ایکه سیلکا و آرزو  
 کینک یک جواهر و یک لیل دور و لیکن بر ای بی مدار  
 بولور و ایکه سیلکا از اینک چکایک جو یک نشانه می دور  
 کف و باراق لاله نشانه می ○ باراق لاله از رویک  
 دانا یک و کوب عقل یک دسیلی دور  
 با چهره نشانه می ○ با چهره یوغانیک جفاقت و  
 اچغ خویک لیل دور و با چهره میانیک نشانه می  
 بو قدر علامات هر کس حالین سیلک  
 او چون سر است و دوش املیخه کفایت قبول  
**باقی کیمیا** ○ دنیا فریب که  
 و ایر اولد و غوغوی بزالد و که کوب تمهت لاله  
 بشیرن که قوتنیک قد و قیضا سیر و بند قیض  
 و منتری دوراندن او کلی و بر اقلی که بل قبال  
 ایکا لایحی دولت و افرح قوت و شورش و ناله که نشانه می  
 و هر چیکایر و که اندی تیکان بود از اردور  
 و بر سر لاله که نده کور و نوشدن اوز کایر سو بود  
 کیرالک بولور سیر دیده و جرس حورید و شیار لیل که قدم  
 و عزیز عمر نیکنی تیر سیم که فنادن اوز کایر با دور  
 بهوده نالود قیلده و انداخیش قیلنا کین سیکند  
 بخشاق الیه یاد قیلنا لاله و هر زمانه نایمکنو ذکر  
 ایلاتا غایلا **بیت** ○ خواب غفلتدن  
 تو را حواس کنور ○ او یقول زور اصل  
 الدنیکه دور ○ **باقی کیمیا**

محبت برد و قسم است اول لب دنیا که  
 اخرا آن ندامت است و دم حین که  
 نفع آن بهشت ترا اختیار باقیست  
 ازین هر دو یعنی ندامت و بهشت  
**بیت** ○ یک کتبه بس هست که  
 شورت ○ و در نه جوهر سرخ پیش  
 کورست ○ **می باید دید** ○  
 بکار دنیا چنان غسرق مشو که خود را  
 غسرق کنو از دست و بازدن تو  
 چه خیر زاید و چه بد برای تو خوب تعمیر  
 میدان که نشی قدرت در دست  
 دیوان قضا هر آنچه رقم نموده است  
 اتان یک حرفش بیش از کم خواهد شد  
 پس چرا استقلال با از دست دی  
 و به نظر اهل روزگار به شک و رانی  
 ○ **رباعی** ○ ککار تو  
 نیک است به تدبیر تو نیست ○ و زینر  
 بدست هم به تعصیر تو نیست ○ تسلیم و رضا  
 پیشه کنون شاد بزی ○ کلین نیک و جهان  
 به تقدیر تو نیست ○ **می باید دید**  
 ای کم هوش جلم کوشش مردم با علم  
 و بی هنر بیار خویش نزد خویش  
 و بیگانه خواری و بی مقدار باشد

محبت ای قسم دور برنجی دنیا محبتی که اینک عاقبتی  
 افرین ندامت دور کوشی وین محبتی که اینک نفعی  
 بهشت دور ایمدی بس کا اختیار باقی دور  
 بوا یک دن قیوم بر قبول قبولی خوا ندامت به خواه  
**بیت** ○ بر نکته مینار هر کیم ایس  
 ازل شورت ○ یوسته جوهر سرخ ای کور  
 الدیده دور ○ **باقی کیمیا** ○  
 دنیا ای شو چون کوب غرق سرگردان او فانی  
 او زینک پیوده غرق سرگردان قبولی  
 او را قیلکن بخشیش حق حاصل بولور و قبولی کور  
 او زینک خوب بنیغ بیلور کن قدرت کاتمی قضا  
 و قدر دیوان نیک دفتر نه هر نه که باید دور  
 این بر حرفت اشوق و نه کم بولغوسی دور  
 ای دی که توکل و قناعت و اقلال قولدن هر روز  
 و روزگار بلوغی تو زیندگی کور و نوزین قول الله دن  
 با کی لاله رنق بر کس **رباعی** ○ از نشی  
 رسد بوق سو تو تدبیر نیکدن ○ و رابر سینه  
 یوق زین تعصیر نیکدن ○ تسلیم و رضا توت  
 سوریون عیش نیک سو ○ بوشی بیان یون سو  
 تقدیر نیکدن ○ **باقی کیمیا** ○  
 ای کم دانش علم قد برین تل تیر کس نلام او چون کوشش  
 زیرا که علم و هنر سینه کشی او شهرود ای کس ای چهره  
 قنیداش و بیگانه قاشیده خوار و بی اعتبار بود

بیت  
 در کتبه  
 در کتبه  
 در کتبه

و عالم و هنر مند بهر جا و بهر مکانی  
 رود تو قیسه و عرش افزاید لاف بهر  
 آبا و اجداد وزن و نسب و حسب را  
 و سید مساز مششومی  
 از هنر خویش کشا بسیند را **مایکن**  
 نسبت دیریند را **زنده بمرده مشو**  
 ای تمام **زنده تو کن مرده خود را**  
 بنام **از هر مرده ملافای جوان**  
 که به کسی چون خوشی از استخوان  
**سے باید دید**

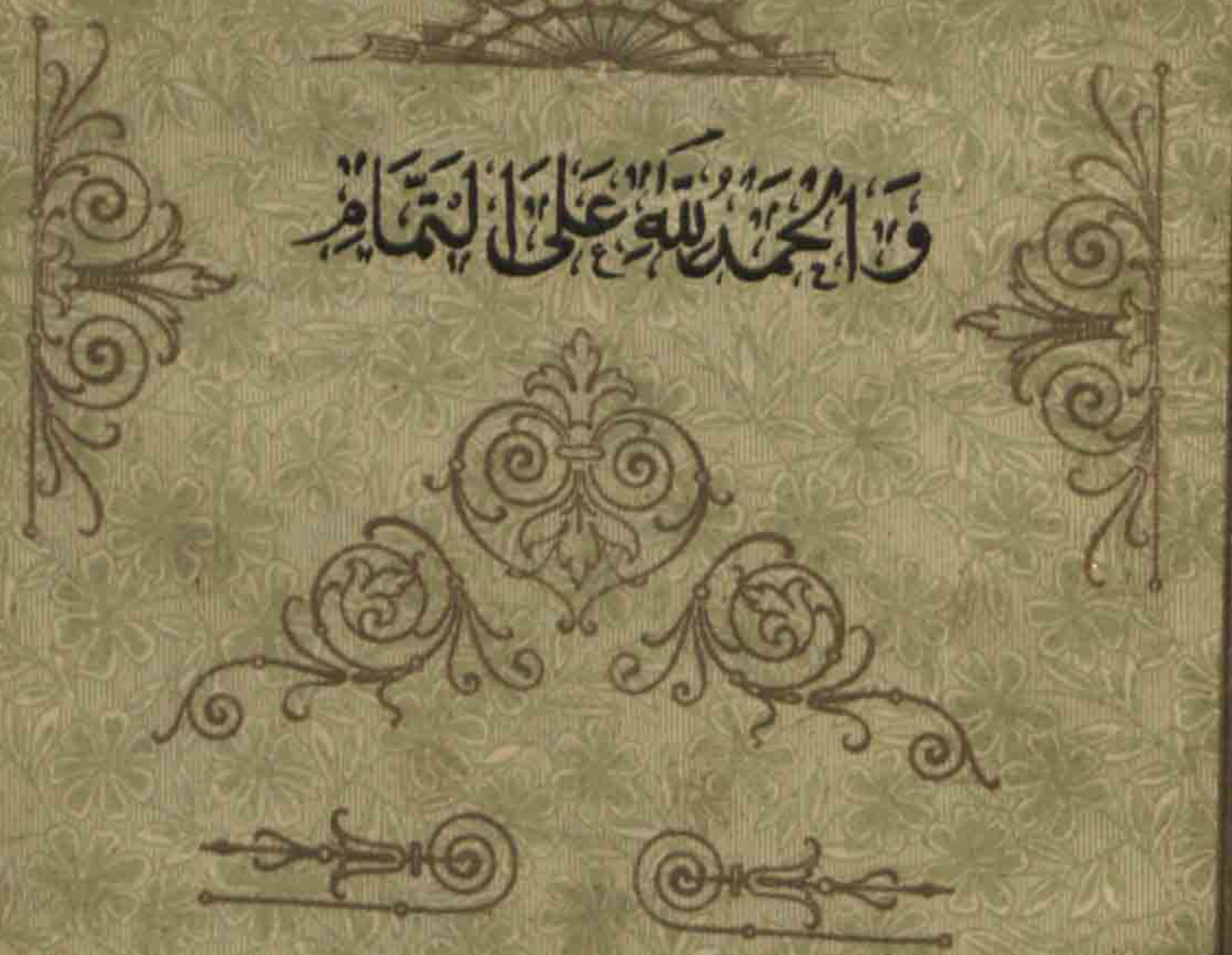
ای منس ز ندر جنب از خویشان  
 و تریبان خود توقع خیر مدار که  
 خویشان چون شجره بے برگ ندرمشان  
 بی محبت اگر تو آنے بزور بازو خود  
 چیزی حاصل کنی ورنه بستر و کز کان خود  
 صابر و شاکر باش و خصلت نیک کن  
 و نیکو گرامش موش کن و احسان کن  
 کرده تا کرده انگار و راز دل با کسی  
 و از به اهل تنای و فاسکن و اعتماد  
 بر زمان مدار و همان ره سزید  
 و سخن بے دریافت و بی برهان بر زبان  
 مران بل از تقریر بے محل که انواع شو  
 فساد سری زندا از پنهان سخنان شوم و افسوس

اما عالم و هنر مند کسی هر چه در دهنش که با سغرت  
 و آبر و سی آرتورا و کان اتا بابا لاریکی علم و هنر  
 لاریکی با قوی بک ذوق و قائله لاریکی لاریکی  
 دستای قیلک **مششومی**  
 هنر نیک نوریل آج بسیند **قیلمه**  
 هنر نسبت دیریند **اولخان ایلمه**  
 اولمه تیریک ای دن **ایلاتیریک مرده**  
 لاریکی نامی **اولخان انا نکلن دیریند**  
 ای کیت **بسکه سوزکا کن سو پووش**  
 رهم ایت **باق کیماء**

ای کوز و غم نوری او غلوم خوش واقبال لاریکی کن  
 یخشی لیک کوز تو تمه زیلا لاریکی غم سیر خست  
 لار و ملار لار دن مهر بانیک سیرا مال **سیریک**  
 اگر قاد بولسا کمال ز زورینک ایلمه بر نیر حاصل  
 و از جنت کی راحت سیل و قیلتا بابا کمال **قالتا**  
 میراث نه صابر و شاکر بول و خوشی خصلت اختیار  
 کبیر سیر لیکینی او تو تمه بر او غم خوشی قلیب  
 قیلمانانیک سیل **بجکیمه سیریکنی ایتیمه کس دن**  
 و فامیدین تو تمه و خا تو نلار غدا یانامه  
 و همان نه عزیز تو ت سوزنه بیلماسن **کبیر**  
 به دلیل سوزنه تیلمه کله زرا که اورون سیر  
 سوزدن کوب قنمه بر لغوغا قوزغالو بیلا  
 سوزلار دن فاموش لیک قنمل دور

**مصرع**  
 خموشی معنی دارد که در کفن نمی آید  
 و بجای کسی بد مرسان که جاه کنده را  
**جاه در پیش است**  
**قطعه**  
 هر که بد کار یا بد اندیش است **روی**  
 نیل و در کجا بسیند **هر که شاخ مضرت**  
 کار و **میوه منفعت کجا بسیند**

**مصرع**  
 سکوت کو معانی بار که سوز بر له تو کانا نیک  
 بر آری سوز نیک باره سیده یا نیک قیلر آری  
 قدوق قازغان نیک یولید قدوق **باز**  
**قطعه**  
 لیکه بفسکر و بد فعال ابرور **یخشی**  
 لیکه یوزیرن کورالمایدور **لیکه ایکه**  
 ضرر نه دانه سینی **نفع نه میوه سیر المایدور**



این نسخه و نشیون روکش نقش اشرف زنگ چین بسیار می خامه عنبرین با نیرازان  
 رنگینی صلا اتمام در پوشید و در خط خندق لوق که در ضلع کند دست با تمام پوست  
 و خندق لوق در جانب شرقی تا شکند واقع است از تا شکند شش سر سنگ است  
 کتبه ذره و اسراج الدین مخدوم ساکن خندق لوق مخلص صدوق بن ملا میرزا مهدی خود عزم

این تالیخ از ن طبع مصلح مترجم کتاب ہند اعنی مولوی  
احمد یو صلی مدرس معرفت کوشمونی

صا دیوان فراسی و ترکی

سلسلہ لغنی

بولدی باقمق کیراک رسالہ ہاب  
و صلی انشس یوزیلہ تا یخین  
انکا مجموع حکمت اخلاق  
دید - مطبع حکم اخلاق

این قطعہ تالیخ از جانب مخلص ترمیزی جناب مولوی  
صلی افند عنی ملا عبد الکریم بیک تخلص کمی

تاشکندی سلسلہ بی عن لغنی

و ابلی

مولوی و صلی افندی ترکی تیلنہ ترجمہ  
اہتمام ایلان محبت علم کیم ملا کمال  
طبع تاشکندی سورکانی لایغزای کمی  
قیلیدار باقمق کیراک ہر فری بر ذرغوشا  
بہرہ ترکستان ایلینہ و کوزل قیلیدر وی صا  
سال و بی برلہ دی - کوزلہ لایغزای کیم

وہ السلام

این قطعہ تالیخ از کتابت ہند اصنا ترجمہ لغت لیلی  
و یہا ترجمہ کریمات شیخ سعید سراج الدین مخدوم تخلص فو  
صدقی عنی مخلص صمیمی مولوی صلی افند کوشمونی

قوشمونی سلسلہ لغنی  
فی الدائرین

اینگ جان برلہ سیرای اول اب  
قران سیر باغ ار باب معانی  
سمرقند طوطی سین شیرین کلامی  
تراکت موج اورار ہر جملہ سیدین  
رخ یاد ایلہ تا یخین صدقی  
کہ جانین با تلوزیا نسخہ دور بو  
کلبہ تانین مصفا نسخہ دور بو  
انہگون شکر آسا نسخہ دور بو  
عجب بر مجلس آرا نسخہ دور بو  
دید - قوچاپ و رعنا نسخہ دور بو



# خاتمه کتاب مشکین خط



الحمد لله والمنة که کتاب قبوق کیمیا ترجمه می باید که تصنیف کرده محمد حسین طالب پوری بود با اول  
 به ماه ربیع الاول در طبع بر صوفی واقع تا شکند فردوس مانند مطابقت سلسله بجزیه و علی با جسر  
 اکمل التمجید به سبب ای ملاکامان تمهید رسد کو کلماتش از سلسله مدشاگردان ملا الشانخواجہ قاری  
 تا شکند و در کلماتش طبع کردید و سرمد رفیع کمال و دیده پرشتیاق و قوتیاق و شرم رسد رسیده است  
 العو بار بارک انش و صاحب سبیش

منظور باد



# اَعْلَانَا

دیکر حق طبعش به بصیرت عاقل است بدون اجازت مستتم کسی قصدش کند و زود  
 معرض مواخذہ جمالش خواهد داد



